

تأملی در معنا و مراد طنز و جایگاه طنز در ادب فارسی*

مرتضی شفیع شکیب*

... مایلم در این مجلس ابتدائاً اشاره‌ای کنم به موضوع طنز از حیث نظری و سپس به‌اجمال بپردازم به موضوع جایگاه طنز در ادب فارسی در گذشته و امروز. کلماتی چون ستایر (satire)، پارودی (parody)، آیرونی (irony)، کمدی (comedy)، ماکری (mockery) و از همه اینها مهمتر مایمسیس (mimesis)، واژگانی هستند که، هر یک با تفاوت‌هایی در معنا، ترمینولوژی یا حوزه واژگانی موضوع طنز با ابتدای بر آنها و با عنایت به آنها تعریف و تحدید می‌شود. مهمترین واژه در این حوزه، چنان‌که اشاره شد، «مایمسیس» است که یک واژه یونانی است و معنای اصلی آن تقلید یا - به تعبیر قدما - مُحاکات است؛ یعنی بازنمایی چیزی که در واقع وجود دارد اما به‌گونه‌ای دیگر و گاه وارونه و به‌صورت نقیض آن اظهار و ارائه می‌شود.

احتمالاً اولین کسی که در این باره بحث کرده افلاطون است که در نظریه معروف و بنیادی خود درباره جهان ایده‌ها یا «عالم مُثل» از آن سخن گفته است. وی مایمسیس را به‌بازنمایی طبیعت توصیف می‌کند. اما این طبیعت، طبیعت واقعی یا عینی (concrete)

* برگرفته از متن سخنرانی ایراد شده در همایش بین‌المللی «جایگاه طنز در ادب فارسی» که در دانشگاه دهلی به‌تاریخ ۸۴/۱۱/۲۵ برگزار شد.
* رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در هندوستان، دهلی‌نو.

نیست. طبیعت مورد نظر افلاطون، نمایشی دوباره است از آنچه که ما از عالم ایده‌ها یا مُثُل در ذهن خود بازآفرینی می‌کنیم.

در نظر افلاطون، جهان مُثُل یا عالم ایده‌ها، تصویری از خود ایجاد می‌کند که ما در مقام شناسایی (تصدیق) آن را باز آفرینی یا باز تولید ذهنی می‌کنیم که افلاطون آن را مایمیسیس می‌نامد؛ یک نوع تقلید از واقعیت طبیعی که البته در عالم ایده‌ها وجود دارد. و می‌دانیم که عالم ایده‌ها با آنچه که ما آن را خیال می‌نامیم تفاوت دارد. ارسطو وقتی از تراژدی بحث می‌کند مطلب بسیار مهمی دارد که ریشه مباحث مربوط به فهم تراژدی است. به قول ارسطو، وقتی انسان از یک مقام و مرتبه والا افول یا هبوط می‌کند به مرتبه یا مقام پایین‌تر، تراژدی واقع می‌شود و در این مقام و در این مرتبه، عمل و کنشی از او صادر می‌شود که بازنمایی این عمل و کنش در مقام تراژیک، می‌شود تقلید و مایمیسیس.

فی‌الواقع، در نظر این دو فیلسوف بزرگ یونانی، تقلید، که ریشه طنز است، ریشه پارودی یا مضحکه است، ریشه کمدی است، ریشه آیرونی است، نوعی بازنمایی طبیعت است (بنابه نظر افلاطون - که عرض کردم با nature به معنای طبیعت واقعی تفاوت دارد) یا بازنمایی عمل و کنش انسانی است در مقامی که هبوط کرده است (بنابر نظر ارسطو). وقتی به‌گونه معنای طنز یا تقلید توجه کنیم، می‌توانیم نوعی بازنمایی کنایه‌آمیز، طعنه‌آمیز یا تقلید گونه و گاه وارونه از حقایق و وقایع خارجی را سراغ بگیریم.

کسی که به طنز یا تقلید روی می‌آورد، در واقع، یک امر خارجی را در عالم طبیعت یا در عالم عمل و رفتار انسانی بازنمایی می‌کند، ولی نه گونه واقعی آن، بلکه گونه‌ای از آن را که صورت مضحک و خنده‌آور به خود می‌گیرد. از همین رو، می‌توان گفت که جوهره و جانمایه طنز، نوعی تقلید واقعیت است به قصد ارائه و اظهار معنا و مفهومی منتقدانه. شخصی که به عمل طنز می‌پردازد، می‌تواند یک نویسنده طنزپرداز باشد، می‌تواند یک نمایشنامه‌نویس طنزپرداز باشد، می‌تواند یک بازیگر نقش طنزآمیز باشد - چه در تئاتر، چه در سینما که هنری نوین است.

میمیک (mimic)، که برگرفته از مایمسیس است، در واقع، حالتی از چهرهٔ انسانی است که بیانگر واکنش‌های اوست به وقایع بیرونی یا حالات روحی و درونی او. پانتومیم (pantomime/mime) صورت دیگری از همین معنا و واقعیت است. در واقع، هنرمند پانتومیم، بدون آن که کلامی بر زبان بیاورد، با اجرای حرکات نمایشی، به ویژه با استفاده از حالاتی که به چهرهٔ خود می‌دهد، مطالب و مفاهیمی را به بیننده القا می‌کند و می‌رساند. صورت مضحک بازیگر پانتومیم، صورتی است که در نمایش‌های کمیک با آن روبه‌رو می‌شویم. اما اینها همه در جهت بیان کردن یک امر بسیار مهم است که عرض کردم جوهر و جانمایهٔ طنز و تقلید است و آن «انتقاد» است. در واقع، حقیقتِ طنز «نقد» است، نقد یک امر واقع در عالم انسانی، نقد یک امر اجتماعی، امر سیاسی، امر فرهنگی یا هنری.

منتقد کسی است که گاه با استفاده از طنز و با اغراق و مبالغه در آنچه در واقع وجود دارد، موضوع یا مفهومی را به نقد می‌کشد. نقد، بعضاً با مبالغه می‌آمیزد و این مبالغه، گاه صورت طنزآمیز به خود می‌گیرد و اسباب تفریح خاطر و خندهٔ مخاطب/ بیننده را فراهم می‌سازد. اما غرض اصلی نقد/منتقد، فقط خندانیدن خواننده یا بیننده یا مستمع نیست؛ بیان امری است که در صورت واقع نباید به آن گونه‌ای که دیده شده است تحقق می‌یافت. منتقد در واقع غرضی جز این ندارد که امری را که باید صورتی دیگر در عالم واقع می‌داشت، بیان/ارائه کند و آنچه را که اکنون عرضه شده است و دیده می‌شود نقد کند. طنز از اینجا آفریده می‌شود؛ از جایی که منتقد، نه به صورت جد بلکه با کنایه و طعنه، امر واقع خلاف حقیقت را به نقد می‌کشد. بسته به این که طنز تا چه حد از حقیقت نقد فاصله بگیرد، ما با طنز حقیقی - که امری کاملاً مطلوب و معقول است - مواجه می‌شویم، یا با صورت‌هایی از طنز که به مراتبی نازل افول می‌کند و فروکاسته می‌شود و به هزل و هجو می‌انجامد.

همهٔ ما تفاوت میان طنز مطلوب و مستحسن را با هجو و هزل می‌شناسیم. به همین دلیل، کسانی را که طنز پردازند تحسین می‌کنیم و آنان را که هزل و هرزه می‌گویند تقبیح می‌کنیم. هزل امر پسندیده‌ای نیست. هزل‌گویی را، که گاه به دریدن پرده‌های عفت و حیا می‌انجامد و پا از حوزهٔ اخلاق متعارف و مقبول بشری بیرون می‌گذارد،

همه محکوم و تقبیح می‌کنیم؛ هرچند در ظاهر، این هجو و هزل خنده‌آور باشد. شماری از آنچه که به‌عنوان شوخی و لطیفه یا جوک (joke) در بین اقوام مختلف، از جمله در میان ایرانیان معاصر، رایج است از مقولهٔ هزل است. بسیاری از لطیفه‌های معاصر ما، که بعضاً ریشه‌ها و رگه‌های تحقیر قومی را می‌توانیم در آنها سراغ بگیریم و دست استعمارگران را در ایجاد آنها دخیل ببینیم (از قبیل لطیفه‌هایی که برای برخی از اقوام ایرانی ساخته شده است) قطعاً اگر چه مضحک و خنده‌آورند، اما از حیث ادبی و اخلاقی مستحسن نیستند. در آنها می‌توان انتقاد هم دید، اما این انتقاد از نوع هزل و هجو است که مورد تأیید اهل ادب نیست و متخلّفان هم تأییدی بر این نحوه از انتقاد نمی‌گذارند.

روح نقد و انتقاد، اصلاح و اصلاحگری است. منتقدی که قصد اصلاح نداشته باشد، نخواهد امر ناپسند را با بیان طنزآمیز و انتقادی خود اصلاح کند، صرفاً هزل گفته است و قصد تمسخر داشته است. چنین چیزی مورد قبول نیست. به‌همین دلیل، ما فرق می‌گذاریم بین آنچه که امثال حافظ بزرگ ما در اشارات طنزآمیز خود در جای جای اشعارش دارد، یا آنچه که سعدی شیرین سخن ما می‌گوید. حتی در بخش‌هایی از طیبات سعدی که رگه‌هایی از هزل در آن دیده می‌شود ما با این روح اصلاحگری مواجهیم.

در میان شاعران بزرگ گذشته ما به‌امثال عبید زاکانی برمی‌خوریم که در عین داشتن اشعار بسیار پر قوت، چه در حوزهٔ جد، چه در حوزهٔ طنز، اشعار هزل‌آمیز هم دارد. از لحاظ ادبی، اشعار عبید بسیار قوی و از لحاظ صناعات ادبی بسیار استوار است، اما عبید زاکانی را از این حیث برایش دو شخصیت قائلیم و فرق می‌گذاریم بین اشعار طنزآمیز و اشعار هزل‌آمیز او.

در بین معاصران ما، در دورهٔ مشروطه کسانی مثل مرحوم دهخدا را می‌شناسیم که مطالبی طنزآمیز را با امضای «دخو» که همان مخفف «دهخدا» است می‌نوشت. او از این حیث در بین ما ایرانیان بسیار گرانمایه است. در زمینهٔ طنزسرایی در حدود یکصد سال گذشته، ایرج میرزا نیز درخور اعتنا و یادکرد است. وی شاعری توانمند بود، اما او هم

اشعاری هزل‌آمیز دارد که حتی چاپ و انتشار بعضی از آنها از حیث اخلاق عمومی جایز شمرده نمی‌شود.

در بین طنزپردازان اخیر، شخصیتی ممتاز وجود داشت که در سال گذشته (۱۳۸۳ ه.ش) از دنیا رفت: مرحوم کیومرث صابری که با نام «گل آقا» می‌نوشت. مجله‌ای را هم با همین نام منتشر می‌کرد که بعد از مجله توفیق که در سال‌های پیش از انقلاب اسلامی منتشر می‌شد و بسیار مورد اقبال دوستداران طنز و فکاهی در ایران بود، بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، هیچ نشریه‌ای به‌قوت و به‌اقبال «گل آقا» در ایران منتشر نشد.

باری، اگر در غرب، به‌ویژه در غرب امروز، تفاوت چندانی میان طنز و هزل نمی‌بینیم؛ اگر آن پاکدامنی که امثال شکسپیر در طنزپردازی داشته‌اند و در نمایشنامه‌های متعدد او صورت‌هایی از طنز می‌بینیم که متأثر از همان درک و برداشت از مبانی نظری طنز در غرب است؛ اگر در غرب کسانی بودند که حقیقت و حرمت طنز را از حیث اخلاق و ادب رعایت می‌کردند و پاس می‌داشتند؛ در دوران جدید متأسفانه با چنین خویشنداری و عفت کلام و نگاه در میان طنزپردازان غربی مواجه نیستیم. اینان از وارد شدن در عرصه‌های هزل و هتک ابا ندارند و هر از چندی با چهره‌هایی کریه و صورت‌هایی پلید و ناخوشایند با عنوان طنز یا کاریکاتور در روزنامه‌ها و مجلات و کتاب‌ها و فیلم‌های غربی مواجه می‌شویم.

مرز میان طنز و هزل، مرز طنز و جد نیست؛ مرزی است که اخلاق انسانی آن را میان طنز و هزل رسم می‌کند. سخن طنزآمیز قطعاً سخنی است انتقادی و سخنی است که باید در آن مطایبه و حتی قدری مضحکه باشد، اما هرگز نباید در طنز به‌مبانی اعتقادی و ایمانی هیچ قوم و ملتی اهانت و هتاک‌ی شود. هیچ طنزپرداز حقیقی به‌این حوزه پا نمی‌گذارد و اگر چنین کند مورد سرزنش قرار می‌گیرد. نویسندگان و هنرمندان بزرگ همواره کوشیده‌اند که دامان خود را از آلوده شدن به‌هتاک‌ی و پرده‌داری، به‌ویژه در حوزه مقدّسات دینی و اعتقادی، پاک نگاه دارند.

در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی شاهد بودیم که اهانت سلمان رشدی به‌ساحت مقدّس پیامبر اسلام^(ص) با چه واکنشی از سوی متفکران، نویسندگان، هنرمندان و

در درجه اول صاحب نظران و رهبران دینی جوامع اسلامی مواجه شد. حتی غیرمسلمانان هم از این حیث از سلمان رشدی به شدت انتقاد کردند. فتوایی که امام خمینی^(ره)، رهبر فقید انقلاب اسلامی، درباره سلمان رشدی صادر کرد، پیش از ایشان برخی از مراجع اهل سنت صادر کرده بودند. امروز هم می بینیم که وقتی یک کاریکاتوریست دانمارکی به ساحت مقدس پیامبر اسلام^(ص) جسارت می کند چه اعتراض گسترده ای در جوامع اسلامی صورت می گیرد. این اعتراضات نشان دهنده این است که حریم مقدسات دینی همواره باید محترم شمرده و حفظ شود.

ما در کشور هند هستیم. هم مسلمانان و هم هندوها به خوبی می دانند که مسلمانان بعضی از عقاید دینی هندوان را قبول ندارند. عقاید شرک آمیز و مفاهیم بت پرستانه مورد قبول مسلمانان نیست. اما هیچ مسلمانی به خود اجازه نمی دهد که به اعتقادات دینی هندوان توهین کند. هیچ مسلمانی به خود اجازه نمی دهد که وارد یک معبد هندویی شود و به بت های آن توهین و جسارت کند. روشن است که این حرمت گذاری به معنای قبول اعتقادات هندویی نیست. قرآن کریم به عنوان معیار مسلمانان در نحوه رفتار با عقاید مخالفان دین خود بهترین آموزه را در برابر ما می نهد. مضمون آنچه که در آیه ۱۰۸ سوره انعام آمده این است:

«ای مسلمانان، ای مؤمنان، ای پیروان همه ادیان الهی و ابراهیمی! به کسانی که جز خدا را می پرستند و عقاید شرک آمیز دارند دشنام ندهید و به اعتقاداتشان توهین نکنید. چون آنان هم، متقابلاً و از روی ناآگاهی، به خدا و به اعتقادات و مقدسات شما توهین می کنند.»

این یک مرز کاملاً مشخص است که میان نحوه باور داشتن و بیان یک اعتقاد و نحوه مقابله کردن و رویارویی با عقاید مخالف به خوبی کشیده شده است. از نظر قرآن کریم، داشتن اعتقاد شرک آمیز گناهی بزرگ است و تنها گناهی است که اگر کسی با آن از دنیا برود آمرزیده نخواهد شد. به بیان قرآن کریم، شرک بزرگترین ستمی است که انسان می تواند به خود و خداوند بکند: «إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»^۱. این یک عقیده راسخ

۱. لقمان (۳۱)، آیه ۱۳.

اسلامی است. در بیان عقیده حق، ما هیچ تعارف نداریم. اما چنان نیست که ما چون عقیده خود را حق می‌دانیم به عقاید دینی دیگران توهین کنیم. پیروان هر عقیده‌ای، حتی عقیده باطل و شرک‌آمیز و کفرآمیز، از نظر اسلام محترم‌اند. همه آفریدگان خدا هستند و همواره امید می‌رود که خداوند رحمت خود را شامل حال بندگان خود کند و آنان را هدایت کند. خداوند متعال به پیامبر اکرم^(ص)، که به اعتقاد مسلمانان عزیزترین مخلوق در نزد خداوند است، می‌فرماید که وظیفه تو فقط ابلاغ و رساندن پیام الهی است؛ تو مسئول هدایت شدن مردمان نیستی. پیامبر اکرم^(ص) نهایت تلاش خود را در این زمینه می‌کرد، اما خود به‌خوبی می‌دانست که وظیفه او فقط همین است و بس، و او سلطه و سیطره‌ای - به تعبیر قرآن کریم - بر قلب مردم ندارد که آن را تغییر دهد. تغییر قلب مردم و اعتقاد قلبی مردم با خداست و با هیچ کس دیگر نیست.

بنابراین، هیچ نویسنده‌ای، با هر سبک و سلیقه ادبی، هیچ هنرمندی، در هیچ یک از حوزه‌های هنری، چه نقاشی، چه مجسمه‌سازی، چه معماری، چه هنرهای نمایشی - از تئاتر تا فیلم؛ هیچ‌یک از این نویسندگان و هنرمندان، از حیث اخلاق مورد قبول همه ادیان الهی و غیرالهی و اخلاق مورد قبول جوامع بشری که در قوانین اساسی بسیاری از آنها ذکر شده و در منشور ملل متحد هم آمده است، حق ندارد به مقدسات دینی هیچ قوم و ملتی توهین کند. این جسارت، جسارتی نیست که ما به‌بهانه آزادی بیان، آزادی قلم، آزادی هنرمند در اظهار آنچه که در ضمیر و دل او می‌گذرد، بپذیریم. این مرزی است که به‌خوبی قابل تشخیص است و از همین رو شاهد تظاهرات و اعتراضات گسترده مسلمانان و حتی غیرمسلمانان به‌هتک ساحت پیامبر اکرم^(ص) در سراسر جهان بودیم...